

کشته و پس از آن متین السلطنه مدیر روزنامه عصر جدید را از پناهندگان اخراج کرد. این آدمکشی ها از یکسو مردم را سخت ترسانید و ایمنی را از میان برداشت و از یکسو مایه افسوس و دریغ گردید. بویژه کشته شدن متین السلطنه که بسیار گران افتاد، و وثوق الدوله چون کشندگان را بدست آوردن نتوانست کناره جویی کرد، سپس در کابینه علاء السلطنه نیز آدمکشیهایی رخ داد و آقامیرزا محسن و منتخب الدوله کشته گردیدند. ولی در زمان این کابینه شهربانی آدمکشانرا پیدا کرد و یکایک را بیاز پرس کشید، چیزی که هست چون کسانی هواداری از آنها می نمودند بداد گاه فرستاده نشدند و بودند تا این زمان و وثوق الدوله دوباره سر وزیر گردید و چنانکه نوشتیم آنان را بداد گاه کشید.

بدوتن از ایشان که رشید السلطان و حسین لله بودند کیفردار زدن داد، و بدوتن دیگر که منشی زاده و ابوالفتح خان بودند کیفر بیرون کردن از تهران و بند پانزده سال، و بدوتن بازمانده که عماد الکتاب و میرزا علی اکبر بودند کیفر پنج سال بند داد.

شب دوشنبه سوم شهریور منشی زاده و ابوالفتح زاده را بچند تن ژاندارم سپرده از شهر بیرون راندند. فردا روز دوشنبه رشید السلطان و حسین لله را با بودن گروه انبوهی از تماشاچیان در میدان توپخانه بداد آویختند. رئیس محکمه استیناف و طبیب قانونی و برخی دیگر از کارکنان اداره هارا که بآدمکشان یارها نموده و از کیفر دیدنشان جلوگیری کرده بودند از اداره بیرون راندند.

این کارها بسیار بجا بوده و مایه خشنودی نیکخواهان کشور گردید. زیرا این کسان که بنام « کمیته مجازات » بآدمکشی برخاسته و روز روشن بی باک و بی پروا خون مردم ریخته و آشکاره در روزنامه ها « بیانیه » پراکنده گردانیده و چنین وا می نمودند که آن خونریزی را بنام ایران دوستی می کنند و جز بید خواهان نخواهند پرداخت سپس چون گرفتار گردیدند و پرده از کارشان بر افتاد دانسته شد که بیش از همه افزار دست بدخواهانی بوده اند.

این کار نشانی بود از آنکه کابینه می خواهد کشور را با دلیری و توانایی راه

برد. اندکی پس از آن داستان دیگری رخ داد، و آن اینکه چون نان همچنان کم و خودمایه ناآسودگی مردم می بود و ثوق الدوله با اداره خواربار پرداخته و مولیتور بلژیکی را بنام آنکه در خشکسالی زمستان گذشته در آذربایجان رئیس کمیسیون خواربار بوده و آنرا به نیکی راه برده، رئیس آن اداره گردانید و توانایی بسیاری باو داد. یکدسته از ناخشنودان همین را دستاویز ساخته ملایان و دیگرانرا برآغالیدند و بیپناهانه روضه خوانی چادری برمسجد شیخ عبدالحسین افزاشته گروهی را در آنجا گردآوردند. ملایان پرداختن يك مسیحی را بکارنان مسلمانان «خلاف شرع» میگفتند، و کسانی بگمارده شدن مولیتور برسر اداره خواربار معنی دیگر داده میگفتند: «میخواهند هرچه غله است گرد آورند و بانگلیسیان که برای سپاهیان خود در بغداد گندم می خواهند بفروشند». با این سخنان مردم را بدشمنی کابینه بر میانگیختند. می باید گفت: همان رفتارها که هواداران و ثوق الدوله با کابینه صمصام السلطنه کرده بودند اینان دوباره بازمایش می گزاردند. و ثوق الدوله نیز همان رفتار صمصام السلطنه را کرد و با فرستادن پاسبان و ژاندارم چادر را خوابانیده مردم را پراکنده گردانید، و گروهی از سرجنابان را دستگیر کرده از تهران بیرون راند.

این کار هم نیک بود و مایه آرامشی در تهران گردید. هوچیان میدانتراننگ دیده خود را پس کشیدند. چیزیکه هست و ثوق الدوله برای پاسخ دادن به هوچیان و جلوگیری از آنان، کسانی را از میان ایشان بسوی خود کشیده و کار و پول از آنان دریغ نمیداشت، و این گذشته از آنکه خود کاربندی می بود مایه کینه توزی دیگران می گردید و آنان را بدشمنی با کابینه و بکوشش های نهانی وامی داشت.

پس از تهران و ثوق الدوله بشهرها پرداخت. در کاشان و پیرامونهای آن چند دسته از راهزنان، هریکی دستگاه دیگری برای خود میداشت. نایب حسین کاشانی و پسرانش در کاشان نشسته و در بیرون فرمانبرداری بدولت نشان داده و بنام قراسورانی آن پیرامونها سالانه پول هنگفتی (گویا پنجاه هزار تومان) از دولت می گرفتند، ولی در نمان دست از دزدی و تاراجگری برنداشته پیشه خود را دنبال میکردند. رضاجوزانی

و جعفر قلی و چراغعلیخان که هر یکی دسته دیگری بر سر خود میداشتند، و همچنین رجبعلی و خلیل که تازه پیدا شده و دسته پدید آورده بودند، در آشکار و نهان راهزنی و تاراجگری مینمودند.

داستان نایب حسین را نوشته ایم، اینمرد از آغاز مشروطه بدزدی و راهزنی پرداخت، و چون در آنهنگام چند سال در میان آزادیخواهان با محمد علیمیرزا کشاکش میرفت و حکمرانان که در شهرها جانشینان محمد علیمیرزا میبودند آنها از دزدان و راهزنان جلو نمی گرفتند، بآنان نگهداری و پشتیبانی نیز می نمودند، در آن چند سال نایب حسین فرصت یافته دسته ای بر سر خود آورد و پول و کاجال و افزار بسیار پیدا کرد، و برای خود دستگاه فرمانروایی چیده در کاشان نشیمن گرفت.

پس از فیروزی آزادیخواهان و برافتادن محمد علیمیرزا که کارها یکرویه گردید، از تهران چند بار سپاه بر سر او فرستاده شد. ولی در هر بار نایب حسین پس از اندکی جنگ نایستاده بکوه و بیابان گریخت. و پس از باز گشتن سپاه دوباره باز آمد. چنین گفته می شد بختیاربان که این زمان در تهران چیره می بودند و سپاه و سر کرده از ایشان فرستاده میشد بر افتادن راهزن کاشان را نمی خواستند و رویه کاری مینمودند.

بدینسان نایب حسین چند سال با راهزنی میزیست و در این میان تفنگ و افزار بسیار اندوخت و از سوی دیگر پسرانش ماشاءالله خان و دیگران بزرگ شده و هر یکی سردهای گردیدند.

پس از پیش آمد التما توم روس و بسته شدن دارالشوری در سال ۱۲۹۱ (۱۳۳۰)، چون رشته کارها بیکبار از هم گسیخت و ناتوانی دولت بیش از اندازه گردید نایب حسین با دل آسوده تر بکار پرداخت و دست ستم بداراک مردم کاشان و آن پیرامونها باز کرد. کاشانیان بناله و فریاد برخاستند و دسته ای از آنان در تهران بدادخواهی کوشیدند و ستم گریهای نایب و پسرانش را بروزنامه ها نوشتند. با اینهمه از تهران بجای سپاه فرستادن و داد مردم خواستن بدلجویی از نایب و پسرانش کوشیدند. بدینسان که حکمرانی

کاشان و نطنز، و همچنین نگهداری آن راهپا را بآنان سپردند.

این رفتار از یکسو بیباکی نایب و کسایش افزود و ستم آنرا بیشتر گردانید. زیرا این بار بگرفتن دبه و زمین مردم نیز برخاسته و بیباکانه آقا علی پیشنماز کاشان را که با ایشان همراهی نشان نمیداد نابود گردانیدند. از یکسو نیز کسان بسیاری رفتار نایب حسین را سرمشق گرفته پدید آوردن دسته های راهزنی برداختند.

شگفت تر آنکه نایب و پسرانش، بی آنکه رشک همکاری نشان دهند خود پدید آوردن چنان دسته هایی میکوشیدند و کسانی را از پیروان خود بجدا شدن و دسته بستن و امیداشتند. همانا سود خود را در فرونی راهزنان و دزدان میدیدند. بگفته یکی از روزنامه های تهران «کاشان دارالفنونی برای یاد گرفتن فنون دزدی و راهزنی» شده بود که کسانی پس از آنکه چند سال در زیر دست نایب کار میکردند شیوه دزدی را یاد گرفته بیرون میرفتند.

با آن چشم پوشی دولت از گناهان نایب حسین و پسرانش و با آن پولیکه سالانه بآنان میپرداخت، و با آن شکوه و دارا ک فراوانی که خود اندوخته بودند، باز دست از پیشه خود بر نمیداشتند، و چون با چراغعلیخان بختیاری در میانه دشمنی میداشتند و پیایی زد و خوزد میکردند، و هر یکی آن دیگری را «اشرار» نامیده از دولت توپ و سپاه میخواست که «دفع اشرار» کند، دولت از فرصت سود جسته از تهران یکدسته ژاندارم با توپخانه بفرماندهی ماژور نیسترم سوئدی فرستادند که بکاشان رفتند و بهمدستی چراغعلیخان با نایب و پسرانش جنگ کردند و او را شکسته و از کاشان بیرون راندند.

این در پاییز سال ۱۲۹۲ بود، و چون در همان هنگام در تهران داستان کوچ پیش آمد که دسته هایی از دمو کرانها و دیگران با هنگ جنگ با روس از تهران کوچیده در قم نشیمن گرفتند نایب حسین و پسرانش نیز که بدزی پناهیده و خود را زبون میدیدند بآنان پیوستند و بدینسان دزدان بدنام بمیان آزادبخواهان و مجاهدان در آمدند.

چنانکه نوشته ایم در آن پیش آمد چراغعلی خان و جعفرقلی و رضا جوزانی نیز

هر یکی بادهسته خود، پیش آمده و بنام ایرانیگری باوری بگویند کان نمودند .  
لیکن اینها جز چند گاهه نبود ، و پس از پس نشستن کوچند کان از اسپهان و  
آن پیرامونها اینان هر دسته ای بجای خود باز گشته و همچنان بر اهلی پسر داخلند ،  
نایب حسین و پسرانش هم که باز گشته بودند ، بدستیاری پشتیبانانی که در تهران می-  
داشتند از دولت آمرزش و ایمنی گرفتند و باز در کاشان نشیمن یافتند . این بار حکمرانی  
بایشان داده نشد و تنها قراسورانی راهها بماشاءالله خان سپرده گردید .

با اینهمه چنانکه گفتیم در نهران از پیشه خود دست بر نمیداشتند و با جمع فرقی  
ورضا جوزانی ، و همچنین با رجبعلی و خلیل که تازه پیدا شده بودند و هر یکی بادهسته ای  
آشکاره راهزنی و دزدی میکردند ، در نهران بستگی میداشتند .

بدینسان چند دسته باهم یکی گردیده و تفنگ و افزار جنگ فراوانی پیدا کرده  
و دارا و کلاهی بسیار اندوخته و یک نیروی بزرگی در برابر دولت پدید آورده و همچون  
الموتیان در زمان سلجوقیان ، کشوری در میان کشور ساخته بودند . همین بیشتر از هر  
چیزی با بروی دولت بر میخورد . راهها بسته شده ، و آمد و رفت بریده گردیده ، و ایمنی  
از دیه ها و آبادیها برخاسته بود .

در همان ماههای نخست کابینه وثوق الدوله ، رجبعلی با دسته خود که نزدیک  
بیانصد تن میبودند بنطنز ناخته آنجا راناراج کردند و بمردان و زنان آزار بسیار رسانیدند .  
ناراجدید کان بقم آمده با تلگراف از تهران دادخواستند . وثوق الدوله که میخواست  
آنانرا براندازد این را فرصت دانسته یکدسته ژاندارم با توپ بر سر راهزنان فرستاد .  
چراغعلی خان نیز که همیشه هوا داری از دولت نمودی با دسته خود با آنان پیوست ،  
و این نیرو دزدان را دنبال کردند و زد و خورد نمودند و آنان را بشکستند . بسیاری  
از ایشان کشته و شصت تن دستگیر گردید . خود رجبعلی با کسانی گریخته جان  
بدر برد .

از دستگیران چند تن را در کلپایگان بدار زدند تا مایه دلسردی ستمدید کان  
باشد و دیگران را با خود بتهران آوردند . از اینان نیز چهار تن را که از پیشروان  
میبودند در باغشاه بدار آویخته و دیگرانرا بزندان سپردند .

از آنسوی با دستور دولت حکمران اسپهان سپاهی از بختیاریان و دیگران پدید آورده با توپ و مترالیوز بر سر رضا جوزانی و جعفر قلی فرستاد. در آن چندسال حکمرانان با راهزنیها و دزدیهای این دسته ها خو گرفته و آهنگ جلو گیری از آنان نمیداشتند. وثوق الدوله بهمگی دستور فرستاد که در بند سختگیری باشند و بیرافتادن راهزنان بکوشند.

در این میان در اروپا دست از جنگ کشیده شده و گفتگوی آشتی میرفت. جنگ جهانگیر اروپا پس از چهار سال با شکست آلمان و همدستان او پایان رسیده و نمایندگان دوسو بگفتگو از پیمان آشتی میپرداختند و در نتیجه آن، عثمانیان که از میانه گذشته و رو بسوی زنجان در پیشرفت میبودند، از آنجا باز گشته و آذربایجانرا کزارده بسوی کشور خود میرفتند. بدینسان کشور بی یکسوی ایران از کشاکش جنگجویان بیگانه آزاد میگردد.

ولی در این هنگام بار دیگر، یکزمان سختی برای ایران پیش میآید. شکست آلمان و عثمانی و فیروز در آمدن انگلیس و فرانسه در آینده این کشور اثرهای بسیار خواستی داشت. ایرانیان که در سایه کارندانی سررشته داران، در چهار سال زمان جنگ از فرصت های پیاپی سود نجسته، و با همه بی یکسویی دولت کشور میدان جنگ گردیده و آنهمه آسیب دیده بود، و از سوی دیگر یکدسته بی آنکه از آلمان و عثمانی بهره ای جویند بسوی آنان گراییده و آن تلاشهای بیهوده را کرده بودند، کنون در پایان جنگ خود را در برابر چنین حالی میدیدند: دولت روس دچار آشوب گردیده و از میدان بیرون رفته، دولت عثمانی شکست خورده و سخت گرفتار گردیده، تنها دولت انگلیس بازمانده که میبایست راه رفتار ایران با اوروشن گردد.

لیکن که بایستی روشن گرداند؟.. این کاری بود که بایستی دولت باهمداستانی و آگاهی سران توده انجام دهد. افسوس که در این هنگام توده حال بسیار پریشان و بدی میداشت و کسانی که بتوان بآنان نام «سران توده» داد در میان نمیبودند. چنانکه گفته ایم آن مردان دلسوز و جانفشانی که در آغاز مشروطه در ایران پیدا شدند در نتیجه پیش آمد ها و دیگر گونیه از میان رفته و کنون بجای ایشان یکدسته مردان سود-

جو می نشستند، و آنانکه در پشت سر اینان می بودند سود از زبان بازار شناخته و از چگونگی جهان آگاهی نداشته و جز پیروی از سهشهای خود نمی نمودند. و ابوهی از آنان خود را با چیزهای دیگری سرگرم گردانیده و پرداختن بکشور و زبانشان را بد می شماردند.

در این هنگام کاریکه دولت ایران کرد آن بود که خواست نماینده ای برای بودن در انجمنهای آشتی با اروپا فرستد و آسیب هایی را که در چهار سال زمان جنگ بکشور ایران رسیده گوشزد دولت ها گرداند. برای این کار از یکسو دستور دادند که از هر شهری اندازه آسیب ها و زیانها را آگاهی دهند، و از یکسو بیرگزیدن يك کسی برای نمایندگی پرداختند.

نخست نام ناصرالمملک برده میشد که این زمان در اروپا میزیست، ولی چون او نپذیرفت مشاورالمملک را برگزیدند. از آنسوی از شهرها اندازه آسیب و زیان آگاهی داده میشد، امیدی بآنکه پاداشی باین آسیب ها و گزندها داده نبایستی داشت و تنها نتیجه ای که از این کار بدست آمدی آن بود که اندازه زیان دیدگی کشور دانسته گردد.

چنانکه گفتیم از یکسال پیش میانه ایران با دولت انگلیس در باره پولیس جنوب گفتگو میرفت. در این هنگام دولت انگلیس بیک کار دلجویانه ای پرداخت و آن اینکه سفیر دولت نامه ای بوثوق الدوله نوشته دوجیز را آگاهی داد:

۱- دولت انگلیس نوید میدهد که همینکه روستان از آشفتگی بیرون آید و يك دولتی در آنجا برپا گردد دولت نامه برده در باره پیمان نامه ۱۹۰۷ بگفتگو پردازد و با همداستانی دولت روس آنرا تباه گرداند، و تا چنان دولتی در روستان پیدا نشده دولت انگلیس از سوی خود آنرا تباه شده انگاشته و ببند های آن کار نخواهد بست.

۲- همینکه راه بوشهر و شیراز برای آمد و شد کاروانها باز گردد، دولت انگلیس پولیس جنوب را بدولت ایران باز خواهد گزاشت.

از پیمان نامه ۱۹۰۷، که بدینسان برافتادن آنرا آگاهی میدادند، در این

تاریخ بارها سخن رانده‌ایم. این پیمان نشانه‌های شومی از خود بیاد کار گزارده بود. و این زمان که بدینسان از میان میرفت، در روزنامه‌های اروپا و دیگر جاها از بخش‌های نهان آنکه شورشیان روسستان با آشکار آورده بودند، سخن می‌راندند، و اکنون دانسته می‌شد که زیان آن پیمان بسیار بیشتر از آن می‌بوده که پنداشته میشد.

این پیمان که در سال ۱۲۸۶ (۱۳۲۵) میان دو همسایه بزرگ ایران - روس و انگلیس - بسته گردیده بیرون افتاد نتیجه گفتگوهای چند ساله‌ای بود که در نهان و آشکار، در لندن و پترسبورگ، در میان نمایندگان دو دولت میرفته. دولت انگلیس که سالیان دراز با امپراتوری روس در آسیا رو برو ایستاده و همیشه بکشاکش و همچشمی پرداخته و از چیرگی‌های آن دولت بکاستن کوشیده بود، این زمان از نیرومندی روز افزون آلمان بترس افتاده و یک جنگ بزرگی را با آن دولت نیرومند در پیشرو میدید، خود رانا گزیر می‌یافت که با دولت روس بچنان پیمانی برخاسته، بی‌اساس سیاست اروپایی خود بچشم پوشیهایی در سیاست آسیایی تن دردهد، و از همچشمی و ایستادگی در برابر چیرگی‌های روس در گذشته جلو او را در آسیا باز گزارد.

در آن پیمان، در دیباچه جداسری و آزادی کشور ایران، نوشته می‌شد، ولی بند های پیمان بزیان، بلکه با خشیج آن آزادی و جداسری می‌بود. با این پیمان ایران سه بخش می‌شد: یکی در شمال برای «نفوز» روس. دیگری در جنوب برای «نفوز» انگلیس. آنچه در میانه میماند برای خود ایران. گذشته از این، چون ارجی بدولت ایران نهاده و چنین پیمانی را بی‌آگاهی از آن بسته بودند، همین خود تیشه‌ای بریشه جداسری کشور شمرده میشد.

در این هنگام در ایران جنبش مشروطه خواهی تازه آغازیده و دوره یکم مجلس شوری برپا می‌بود. این پیش آمد کار آزادیخواهان را بسیار دشوار گردانید، و خود یکی از نتیجه‌های آن پیمان بود که کارکنان روس در ایران، آنهمه کارشکنی کردند و بمحمد علیمیرزا که ببرانداختن مشروطه میکوشید یا ور بهانمودند، و سرانجام بهانه جسته سپاه شمال ایران آوردند، و پس از همه اینها داستان دلگداز التماساتوم سال ۱۲۹۰ (۱۳۲۹) پیش آمد که بیسته شدن مجلس دوم و برچیده شدن دستگامه مشروطه



انجامید. در همه این سختگیرها و کار شکنیها که روسیان مینمودند انگلیسیان به خاموشی گراییده و بلکه گاهی همراهی نشان میدادند.

رو دادن چنین داستانی در آن هنگامیکه توده تازه جنییده، و پیشروان با نا آزمودگی و خامی گامهایی در راه کشور داری برمیداشتند مایه اندوه همگی ایران-خواهان گردید. بسیاری از نویسندگان اروپا از دشواری کار آزادیخواهان ایران سخن راندند و دلسوزیها نمودند.

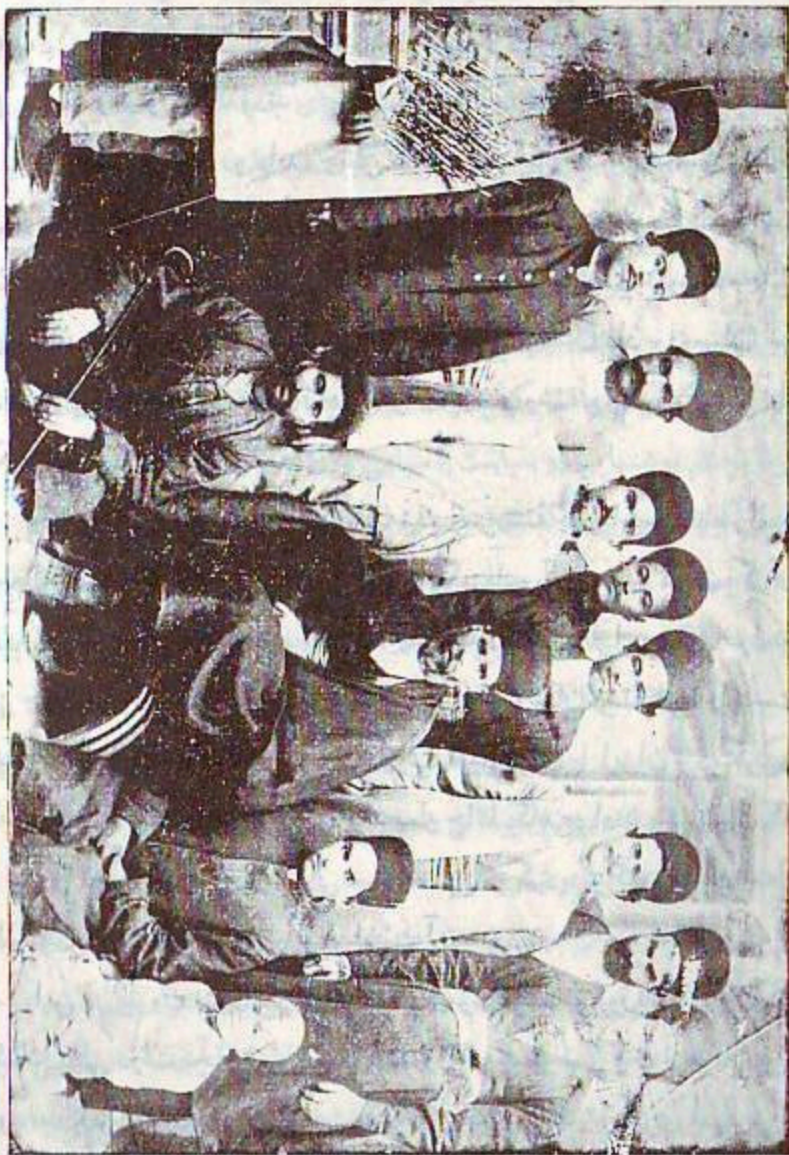
لیکن از اینسوی رو دادن چنین داستانی در این هنگام یکسودی با خود داشت، و آن اینکه چون توده بیدار گردیده و رشته کارها را در دست خود میداشت، با آن پیمان از در خرده گیری آمد و آزادانه و دلیرانه ناخشنودی نمود. مجلس آشکاره آنرا نپذیرفت و دولت با دستور آن ناخرسندی نشان داد. روسیان بسیار فشار آوردند، ولی تا مجلس بر پا و آزادیخواهان سر رشته را در دست می داشتند آن را نپذیرفتند.

ولی در سال ۱۲۹۰ که مجلس بسته شده و سر رشته کارها بدست ناصر الملک و کابینه صمصام السلطنه افتاده بود، اینان بی هیچ انگیزه ای بآن پیمان کردن گزاردند و این بدی را از خود در تاریخ یادگار نهادند. چنانکه داستان آنرا در جای خود نوشته ایم. لیکن چون در روستان شورش برخاست و گروه شورشیان رشته کارها را بدست گرفتند، چنانکه گفتیم، همه پیمانهایی را که دولت امپراتوری با ایران و دیگر دولتها بسته میداشت بر انداختند و این کار خود را بهمه جا آگاهی دادند و پیداست که آن پیمان شوم نیز تا آنجا که بروسیان بستگی میداشت، بی اثر گردید و کنون با این نامه انگلیسیان نیز از سوی خود همداستانی با بر انداختن آن نمودند.

این در بیرون نشان فیروزی کابینه شمرده میشد و روزنامه ایران که این زمان با کمک پولی دولت بچاپ میرسید و یک روزنامه نیم رسمی و خود هوادار و ثوق الدوله می بود، از این فیروزی دولت سخن میراند و بفیروزیهای دیگری امید می بست، ولی راستی را استاد کیهای جانبازانه آزادیخواهان بود که این زمان بنتیجه میرسید، و چنانکه گفتیم پس از شورش روستان این پیمان نیز استواری خود را از دست

داده بود و دولت انگلیس با این کار همداستانی خود را با یک کار نیمه انجامی نشان میداد.

اما پولیس جنوب، چنانکه گفتیم، کابینه‌های پیش درباره آن گفتگو کرده



کابینه حسین آقاخان با پیراهن‌هایش در تهران

و ناخرسندی خود را از چنان کاری آشکار آورده، وانگلیسیان همیشه واگردان آن

دسته ها را بدولت ایران برای زمان پس از جنگ نوید داده بودند و کنون همان اوید خود را بکار می بستند .

ولی این پیش آمد يك چیز دیگری را می فهماید، و آن اینکه در میان کابینه با نمایندگان انگلیس گفتگو می رود . این کار بسیار در بایست می بود . زیرا چنانکه گفتیم این زمان یگانه دولت همسایه ای که دوستی یا دشمنی آن برای ایران سودمند یا زیانمند افتادی این دولت می بود که از یکسو در جنگ بزرگ اروپا فیروز در آمده و رشته انجمنهای آینده را که برای سامان اروپا و آسیا بر پا خواستی بود در دست میداشت و از یکسو دسته های سپاهیان آن در شهر های ایران می ایستاد و تا سامانی بکارها داده نشدی و بهم بستگی میانه آن با ایران روشن نگردیدی از اینجا باسانی بیرون نرفتندی .

راستی را وثوق الدوله و وزیران او این زمان بگفتگوهای بانمایندگان انگلیس پرداخته بودند و خواهیم دید که چه نتیجه از آنها بدست آمد .

## جنگ با جنگلیان

تا کنون بارها نام جنگلیان را برده ایم. اینان دسته ای از ایرانیان بودند که به پیشوایی میرزا کوچکخان رشتی به جنگلهای کیلان پناهیده و باین عنوانکه باید ایرانرا از بیگانگان پیراست بکوششهایی برخاسته بودند.

میرزا کوچکخان از مجاهدان کیلان بوده و در کوششهای سال ۱۲۸۸ (۱۳۲۷) در کشادن قزوین و تهران، و همچنین در جنگهاییکه در سال ۱۲۹۰ (۱۳۲۹) در مازندران با دسته های محمد علیمیرزا رفت پادرمیان داشته بود.

پس از برخاستن جنگ جهانیگیر که در میان ایرانیان جوش و جنب سختی پدید آمده و آتش دشمنی با روسیان و همدستان ایشان در دلها فروزان میبود این با کسانی به جنگل پناهیده و برگرد آوردن دسته پرداخت، و چون مردم آماده می بودند پیشرفت تندی کرد و کسانی از پیشگامان آزادیخواهی، همچون میرزا حسینخان و دیگران باو پیوستند. در اندک زمانی نام میرزا کوچکخان بر زبانها افتاد و گذشته از کسانیکه بر سرش گرد آمدند در همه شهرها آزادیخواهان بهواداری ازو پرداختند و با نامه و پیام گرایش خود را باو رسانیدند.

در زمستان سال ۱۲۹۷ که روسیان از ایران میرفتند و هنوز انگلیسیان در جای ایشان استوار نگردیده بودند، مردم ایران در همه جا بیرون آمدن جنگلیان را از جنگل می بیوسیدند و چنانکه از نوشته خود ژنرال دنسترویل آورده ایم انگلیسیان نیز این بیم را میداشتند ولی میرزا کوچکخان بیرون نیامد تا نیروی انگلیس فروتر گردید و چنانکه نوشته ایم، در آن هنگام چند بار زد و خورد میانه ایشان با انگلیسیان

رفت. نخست انگلیسیان چیره در آمدند و آنانرا از سر راه و از شهر های رشت و انزلی بیرون راندند، ولی پس از زمانی جنگلیان چیرگی نموده و برشت دست یافتند. بدینسان یک تیروی بی نام «جنگلی» پدید آمد که در همه جای ایران هواداران میداشتند و روزنامه ای بنام «جنگل» براهبری میرزا حسینخان کسمایی چاپ کردند، و رویهمرفته با دولت ازدر بی پروایی و نافرمانی میبودند و همیشه بکار های تهران خرده می گرفتند.

ما از داستان اینان از نزدیک آگاهی نمیداریم و اینست داوری از روی بینش نخواهیم توانست. آنچه می باید گفت اینست که کار نخست میرزا کوچکخان و بر خاستن او به نبرد با بیگانگان بسیار نیک بوده: یکمردمیکه بزیر دستی افتادند و بیگانگان بآنان چیرگی یافتند نباید آنمردم آرام نشینند و باید از هر راه که توانند با دشمن بکوشند. ما در همه این تاریخ اینگونه کوشش ها را ستوده ایم و بایستی بستایم.

ولی بمیرزا کوچک خان و همراهان او یک ایرادی هست، و آن اینکه راهی برای خود نمیداشتند و این بود کارهاشان نابسامان در می آمد. آنگاه گروهیکه برای نبرد با بیگانگان برخاسته بودند افزار دست بیگانگان میشدند. چنانکه گفته ایم، این جنگلیان برای دشمنی با انگلیسیان با آلمان و عثمانی بستگی پیدا کرده بودند و سر کردگان اثریشی در میان خود میداشتند. این کاراگر بنام سودجویی از دشمنی آلمان و عثمانی با انگلیسیان بودی زیانی نداشتی. جای افسوس اینست که آلمان و عثمانی از دشمنی اینان با روس و انگلیس سود می جستند.

از آنسوی جنگلیان تا دبری پیروی از «اتحاد اسلام» می نمودند و میرزا - کوچکخان بهمین نام نمایندگانی بتهران فرستاد، ولی سپس با شورشیان روس که بانزلی دست یافته بودند بهم بستگی پیدا کرده پیروی از راه و رفتار آنان نمودند. اینها هیچ سازی نتوانستی داشت و خود دلیل است که پیروی از یک راه روشنی نمیداشته اند. تنها دشمنی با انگلیس را میخواستند اگر چه با پیوستن یک بیگانه

دیگری باشد. این میرسانید که مردان کوتاه بین و ساده ای هستند و ازدور اندیشی و شناختن سود و زیان کشور بی بهره می باشند.

این کارها از نیک نامی آنان میکاست. این زمان روزنامه ایران بنکوهش از آنان پرداخته بسیاری از یاران میرزا کوچک خان را بتاراجگری ستوده و چنین می نوشت که هر یکی از تاراج، پول و گوهر بسیار اندوخته و در جنگل در این گوشه و آن گوشه نهان ساخته اند.

هر چه هست یکی از اندیشه های وثوق الدوله جنگ با آنان می بود با آنحالیکه پیش آمده بود میبایست کار آنان نیز یکسره گردد. آنان نیز کشوری در میان کشور پدید آورده و مایه گرفتاری دولت میبودند.

کابینه های پیش، از کرایشیکه مردم را بجنگلیان میبود ترسیده و روی دشمنی بایشان نشان نداده بودند، ولی این کابینه که راه دیگری پیش گرفته و بسپهها و کرایشهای مردم کمتر ارج مینهاد و آنگاه بنیرومندی دولت دلبستگی بسیار مینمود خود را ناگزیر می دید که به برانداختن جنگل کوشد، بویژه با فشاریکه از سوی انگلیسیان میدید و در چنین هنگامی چاره جز خوشرفتاری با آنان نمیبود.

با آن راهیکه جنگلیان پیش گرفته و با آن کارهاییکه کرده بودند می بایست یا چندان نیرومند کردند که سر رشته کشور را بدست گیرند و یا نابود شده از میان روند.

از تهران دسته های قزاق را فرستادند. وثوق الدوله فرمانیرا که برای فرستادن این دسته ها نوشته و در آن بدرفتاریها و زیانکاری های جنگلیان باز نموده بود، در روزنامه ها بچاپ رسانید. این وزیر این شیوه راهی داشت که برای هر کاریکه میکرد «بیانیه» بیرون میداد و مردم را از کار خود و از انگیزه های آن آگاه گردانیدن می خواست.

این دسته ها با سپاهیان انگلیس همراه شده بجنگلهای سختی با جنگلیان پرداختند. جنگلیان دلیربهای نیکی از خود مینمودند، و این زمان گذشته از میرزا کوچکخان سردستگان دیگری در میان نشان می بودند، لیکن در سایه فشار های سختی

که از اینسو آورده میشد پراکنندگی بمیانشان افتاد. اسکندر خان نامی از آنان به دولتیان پیوست. حاجی احمد کسمایی که از همراهان نخستین میرزا کوچکخان بود با دستهای خود را سپرد. دکتر حشمت و معزالسلطنه و موفق السلطان و میرزا علی اکبر خان که از سردستانان میبودند با هزارتن بیشتر دستگیر افتادند. رشت و لاهیجان گشاده گردید. این در خرداد ماه ۱۲۹۸ بود.

کلنل روسی که سر کرده قزاقان لشکر میبود این فیروزیها را بتلگراف بتهران آگاهی میداد و روزنامه ایران آنها را با آب و تاب بچاپ میرسانید. دکتر حشمت (یا میرزا ابراهیمخان طالقانی) را با دیگر دستگیران، از لاهیجان برشت آوردند، و در اینجا دادگاهی برپا کرده برسیدگی پرداختند. بدکتر حشمت سزای مرگ داده شده با بودن تماشاچیان بسیار بدارش زدند.

بدینسان بسیاری از سرکردگان میرزا کوچکخان از دست او در رفتند و از نیرویش کاست. (همچنین نام و آوازه اش کمتر گردید). خود او با احسان الله خان و دیگران بدرون جنگل رفته بنگهداری خود کوشیدند.

در این میان یکی از کارهای وثوق الدوله فزودن بدسته های ژاندارم بود. خوانندگان تاریخ اندوه آمیز این رشته سپاهیان ایرانرا میدانند. مجلس دوم که بایمنی کشور و نیرومندی دولت می کوشید در میان دیگر کارهایش یکی هم پدید آوردن این رشته سپاه را خواست و برای آن سرکردگانی از سوید طلبید، این سرکردگان چون به ایران آمدند هنگامی بود که مجلس بهم خورده و کشور سخت آشفته، و آنان با دشواری های بسیار توانستند يك اداره آبرومندی پدید آورند. هر چه بود نتیجه های نیکی از دسته های ژاندارم دیده شد و مایه امید همگی گردید. لیکن چندی نگذشت که داستان کوچ پیش آمد و در آن داستان بخش بزرگی از ژاندارمها نابود شدند و آنگاه خود آن اداره از دیده دولت افتاد. در کابینه سیه سالار نام آنرا دیگر گردانیده و «امنیه» نامیدند و شماره آنها روی هم رفته به سه هزارتن پایین افتاد.

وثوق الدوله نام ژاندارم را بر گردانیده و بر آن شد که بفزونیش کوشد و برای امسال بودجه یازده هزارتن را بسیجید.

چنانکه روزنامه ایران می نوشت دولت می خواست قراسورانها را بردارد و همه راهپارا به ژاندارمها بسپارد، و باین آهنگ، نخست دستهای را از آنان با بسیج و افزار روانه کاشان و اسپهان گردانید.

در همان هنگام یکدسته از ژاندارم رمضان باصری را که از راهرنان شناخته می بود و از چند سال باز در خراسان بر اهزنی و دزدی می پرداخت دنبال کردند و او را از پانداخته تا جندگ و بیابانگ که پناهگاه آندسته می بود پیش رفتند. نیز آندسته بختیاری که به سر کردگی امیرا کرم (پسر سردار محتشم) و دیگران بهمدستی ژاندارم ها از اسپهان بسر رضا جوزانی و دیگران فرستاده شده و از چند ماه باز زد و خورد می نمودند کم کم بآنان چیره در آمده همه را از پا در آوردند. رضا با گروهی از پیروان خود دستگیر گردید که همه را به اسپهان آوردند و در برابر چشم تماشاچیان بدار زدند.

بدینسان از چند سو پیشرفتهایی رونموده و ایمنی در راهها پدید آمد و مایه استواری دولت گردید. نایب حسین و پسرش ماشاء الله خان که در کاشان نشسته و بنام قراسورانی دسته هایی از سواران بر سر خود گرد میداشتند و راستی رارشتد فرمانروایی آن پیرامونها در دست آنان می بود و سران اداره ها و حکمرانانی که از تهران فرستاده میشد می بایست زبردست ایشان باشند، و رویهمرفته یکدستگاه فرمانروایی بزرگی چیده و افزار و داراک فراوان اندوخته بودند، از این پیش آمد بیمناک گردیده و کزنند را بخود نزدیک دیده بدست و یا افتادند، و در نتیجه گفتگو هایی با دولت ماشاء الله تهران آمده فرمانبرداری نمود.

این نیز فیروزی دیگری بود و ثوق الدوله در «بیانیه ای» که بهنگام گرفتاری ماشاء الله خان بر روزنامه ها داده، (و یاد آن خواهد آمد)، در این باره آگاهیهای سودمندی داده. برای آنکه دانسته شود این دزدان چه ریشه های دوانیده و چه دورانیشی هایی برای نگهداری خود میکرده اند برخی از آنها در اینجا می آوریم:

پس از یاد دزدیها و راهزنیهای سیزده ساله نایب حسین و پسرانش می گوید: چون دولت نیرومند شده بود ماشاء الله خان بخود بیمناک گردیده درخواست ایمنی



کرد. پاسخ داده شد: اگر آنچه افزار جنگی میدارد بسپارد و پیرامو بیسان خود را پیرا کند دولت او را خواهد آمرزید. ولی ماشاءالله خان با این پاسخ رام نگردیده کسانی را بتهران فرستاد که کوششهایی کنند. وثوق الدوله باو نوشت: اگر بیدرنگ بتهران آید و فرمانبرداری نماید از گناهان گذشته او چشم پوشی خواهد شد.



۷۹- مصمم السلطنه

نماینده اش با این نوشته باز گردانیده شد، ولی از ماشاءالله خان تکانی ندیده نشد، و پس از دوماه تلگرافی فرستاد که بآمدن آماده است ولی برای برخی کارهای خودش باید چند روزی در کاشان بماند. در اینمیان باز کسانی را بتهران فرستاد که

بکوششهایی پردازند و دولت را از اندیشه او بازدارند. این هنگام لشکر ژاندارم که با سپهان فرستاده میشد بقم رسید. ماشاء الله خان باز بترس افتاده بل دولت بگفتگو پرداخته باز ایمنی خواسته نوید آمدن بتهران را داد و خواستش آن بود که سپاه ژاندارم باو نپرداخته یکسر با سپهان شتابد. و پس از رفتن آنان باز میدان برای این گشاده گردد.

و ثوق الدوله خواست او را دریافته بژاندارم که بکاشان رسیده بودند دستور فرستاد که در آنجا بایستند و بماشاء الله فشار آورند که روانه تهران گردد، و چون تا این هنگام رضا جوزانی و دیگران بر افتاده و دسته دیگر ژاندارم از دنبال رمضان باصری تا جندک و بیابانگ پیش آمده بودند ماشاء الله از هر سو راه را بروی خود بسته یافت و با یکدسته سواران بر گزیده از کاشان بیرون آمد. لیکن چون بقم رسید در آنجا ایستاده باز بتهران تلگرافهایی فرستاد و باز کسانی را فرستاد از دولت «ایمنی نامه» نوینی طلبید. و ثوق الدوله بفرستاده او پاسخ داده گفت: می باید بیدرنگ بتهران بیاید و سواره نیز همراه نیآورد.

پس از دو روز ماشاء الله خان بتهران آمد. سوار کاترا در عبد العظیم گزارده و خود بشهر در آمد و به نزد و ثوق الدوله رفته فرمانبرداری نمود. بدینسان دولت به نیرو میفزود. مردم بو ثوق الدوله میگراییدند و از شماره دشمنانش بسیار می کاست، چیزیکه هست در گوشه و کنار گفتگوی پیمانی میرفت که گفته میشد با نمایندگان انگلیس بسته می شود و کسانی در باره آن بدگمانی می نمودند.

در اینمیان شهرها به بر گزیدن نمایندگان میکوشیدند که با نمایندگان بر گزیده شده از تهران مجلس را برپا گردانند. از آنسوی يك چیز تازه ای در ایران روان گردانیدن قانون «سجل احوال» میبود. دولت مردم را ناگزیر می ساخت که هر خاندانی نامی برای خود بر گزینند، در ایران چنین چیزی نمیبود. در اینجا هر کسی با نام نخست خود خوانده شدی و برای شناخته بودن از میان دیگر همانمان نام پدرش یا زادگاهش نیز آورده شدی. مثلاً: «احمد پسر حسن» یا «رستم کرمانشاهی» کسانی

لشهرایی نیز از فلان السلطنه و بهمان الوزاره و فلان الشریعه و بهمان الدین و مانند اینها داشتندی که بآنها شناخته گردیدندی. يك چیزشکفتی آن فرونیها میباشد که به پیش یاپس نامها افزوده شدی، همچون میرزا، سید، شیخ، آخوند، ملا، ارباب، خواجه، حاجی، مشهدی، کربلائی، خان، بیگ و مانند اینها، رویهمرفته يك آشفتگی بزرگی در این زمینه پدیدار میبود.

کنون بی آنکه بآن آشفتگی چاره کرده شود دستور بر کزیدن يك نام خاندانی داده میشد و نتیجه آن میبود که یکمیدان نوینی برای هوسبازی باز گردد و هر کسی تواند يك کلمه دیگری از با معنی و بی معنی بروی کلمه های بسیار نام خود بیفزاید. برای مردم و روزنامه ها سرگرمی تازه پیدا شده بود.

این قانون از اروپا گرفته شده و بر کزیدن يك نام خاندانی دوسود با خود می- دارد: یکی آنکه از کدام خاندان بودن هر کسی از نامش شناخته شود، دیگری آنکه ناشناختگی در میان نباشد، زیرا در يك شهری که صد تن احمد نام هست چون بگوییم «احمد» شناخته نخواهد بود ولی چون بگوییم: «احمد فرامرزی» چون یکتا بیشتر نیست ناگزیر شناخته خواهد بود.

قانون سودمند است، ولی بایست در آنمیان آشفتگیهای دیگر را از میان بردارند و برای روان کردن این نیز راهنمایی نمایند.

در مرداد ماه پیمانی که وثوق الدوله و وزیرانش با نمایندگان انگلیس بسته بودند بیرون آمد. از پیش از آن در روزنامه ایران زمینه سازیهایی میشد و نویسنده آن روزنامه که از دموکراتها بوده و این زمان یکی از هواداران نزدیک وثوق الدوله شمرده میشد سخنانی برای آماده گردانیدن اندیشه هانوشته بود، با اینهمه وثوق الدوله خود را ناگزیر دید يك «بیاننامه» ای بیرون دهد و آن پیمان نامه با این «بیانیه» در یکجا پراکنده شود.

چون «بیاننامه» دراز است، و هرچه کمتر هشت یا نه صفحه از تاریخ ما را خواهد گرفت ما آنرا نیاورده و تنها آن پیمان نامه را در اینجا مینویسیم:

## قرارداد بین دولت انگلستان و دولت ایران

« نظر بروابط محکمه دوستی و مودت که از سابق بین دولتین ایران و انگلستان موجود بوده است - و نظر باعتقاد باینکه مسلماً منافع مشترک و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام مینماید .

و نظر بلزوم تهیه وسایل ترقی و سعادت ایران بحداعلی بین دولت ایران از یکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر گردید :

۱ ) دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمامتر تعهداتی را که مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده است تکرار مینماید .

۲ ) دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد .

این مستشارها با کنتراست اجیر ، و بآنها اختیارات متناسبه داده خواهد شد . کیفیت این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود .

۳ ) دولت انگلیس بخرج دولت ایران صاحب منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متحدالشکل که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد . عده و مقدار ضروری صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات مزبور بتوسط کمیسیون که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد شد و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهند داد ، معین خواهد شد .

۴ ) برای تهیه وسایل نقدی لازمه بجهت اصلاحات مذکور در ماده ۲ و ۳ این قرارداد دولت انگلستان حاضر است که یک قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آنرا بدهد .

تضمینات این قرض باتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات باعایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تأمین میشود تا مدتی که مذاکرات استقرض مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان بمنظور مساعدت و جوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید .